

تفکر دکتر شریعتی در بوته نقد اندیشه شهید مطهری

حسین صبوحی

* یکی از اموری که وقت شریف ائمه را مصروف می‌داشت، مبارزه با انحرافات و کسانی بود که در مقابل نص، اجتهاد به رأی می‌نمودند.

* دکتر شریعتی: «در این مکتب فلسفه تاریخ یک جبر علمی است، یک جریان پیوسته و همچون انسان، یک تضاد دیالکتیکی»

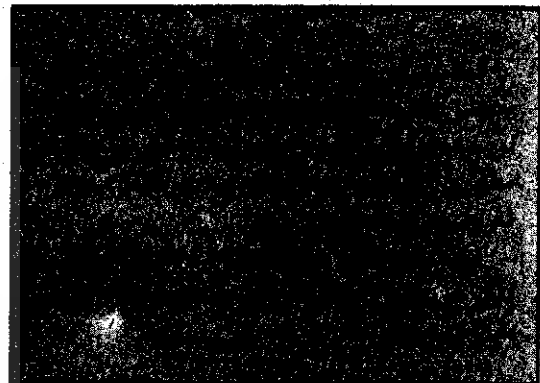
* استاد مطهری: «مبانی قرآن درباره هویت تاریخ با مبانی ماتریالیسم تاریخی متفاوت است. از نظر قرآن روح اصالت دارد و ماده هیچگونه تقدیمی بر روح ندارد.»

خدای ناکرده عواقب جبران‌ناپذیری دربرخواهدداشت و این اظهارنظرهای غیرمستولانه عامل انحراف فکری بسیاری از مسلمانان می‌گردد. علماء دین در طول تاریخ



اظهار نظر و یا به تعبیر دیگر اجتهاد به رأی می‌نمایند و به صرف تخصص در یک رشته از علوم غیردینی بدون توجه به آراء علماء دین در آن زمینه نظریات برخی از دانشمندان که بعضاً لائیک بوده را به اسم دین به خورد مردم می‌دهند. در حالی که اگر شخصی درباره کوچکترین مساله طب اظهار نظر کند، از او خواهند پرسید مگر شما طبیب هستید؟

هر چند که در بعضی موارد به نظر می‌رسد که غرض ورزی نبوده و صرفاً از روی بی‌اطلاعی نسبت به متون اصیل دینی است، لکن باید توجه داشت که بدعت در دین از همین امر آغاز گشته و



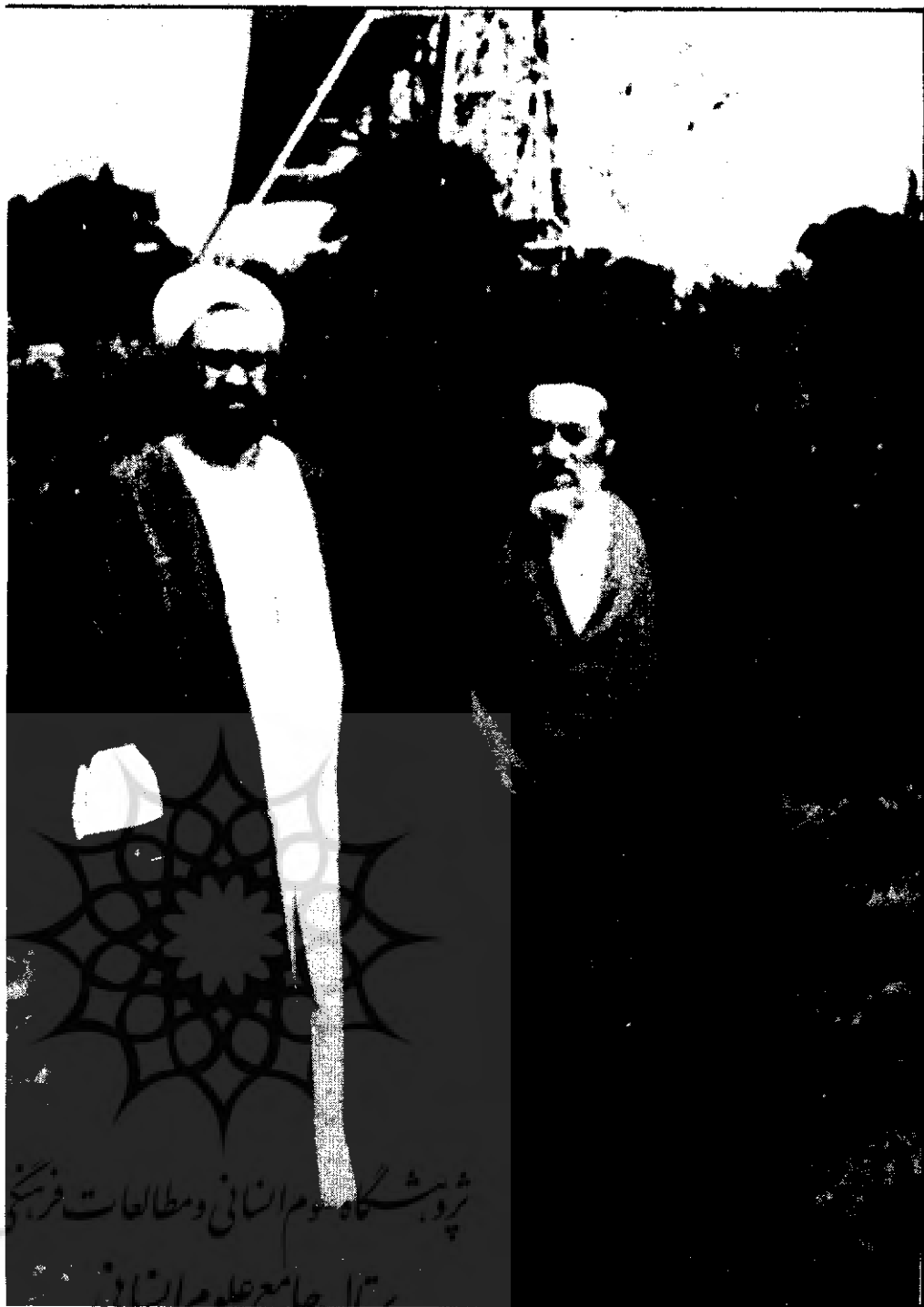
از گذشته‌های دور در بین مردم مشهور بود، کسی که می‌خواهد عالم دینی شود باید دود چراغ بخورد و در حجره‌های نمور و تاریک سالها بسر برد و از لذات و رفاهیات دست کشیده و زانو نزد استاد زند و اگر چنانچه هوشی سرشار در حد نوایغ داشته باشد، عالم دینی شود که ناپرده رنج گنج میسر نمی‌شود» و اگر این عالم دینی ضمیری پاک در حد قریب به عصمت انبیاء را در خود ایجاد نمود و از تزکیه و تربیت اخلاق در حد اعلای آن برخوردار بود، صاحب رأی و نظر می‌گردید، که اینان در هر عصری انگشت‌شمار بودند.

ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

از بدیهیات است که در هر علمی هر کس نمی‌تواند اظهار نظر کند مگر متخصصان و صاحبان فن در آن علم و این امر چنان روشن است که نیاز به اقامه دلیل و برهان ندارد و خلاف آن را هرانسانی دور از عقل می‌داند. بعنوان مثال اگر کسی جهت طبابت به قصاب مراجعه نماید، کار او را به مجانبین تشبیه کنند.

متأسفانه در این عصر و زمان مشاهده می‌شود که افرادی بدون هیچگونه تخصص از علوم دینی که بر حسب موضوع آن اشرف علوم است و در نزد پیروان آن دین از قداست خاصی برخوردار است،



موضوع ایشان می‌فرمایند: «نوع شناخت يك مکتب از جامعه و از تاریخ و طرز برداشت آن از این دو، نقش تعیین کننده‌ای در ایدئولوژی آن مکتب دارد. از این رو ضرورت دارد در متن جهان‌بینی اسلامی، طرز نگرش اسلام به جامعه و تاریخ روشن گردد.» (۱)

موضوع جامعه و تاریخ از زمان ظهور مکتب مارکسیسم مطرح شد. متأسفانه برخی از روشنفکران به گمان اینکه دین در این مورد سکوت کرده و یا آنچه که مارکس و همفکرانش گفته‌اند منطبق با متون دینی است، به تطبیق آیات قرآن با نظریه ماتریالیستی مارکسیسم پیرامون جامعه و تاریخ پرداخته و کلاً نظریات فلسفه تاریخ را مبتنی بر مادیات تاریخی بنا نهادند و نظریات جامعه‌شناسی را براساس زیربنا بودن اقتصاد تبیین نموده‌اند؛ هر چند که در آثار دکتر شریعتی تناقضات بسیار دیده می‌شود، در برخی از موارد منکر این نوع برداشت است ولی در بسیاری از موارد در تحلیل و بررسی آیات قرآن و حوادث تاریخی نقض آن ادعا دیده می‌شود که به بعضی از آن موارد استناد خواهد شد.

جهت اینکه با نظر اسلام پیرامون جامعه و تاریخ آشنا شویم، در ابتدا نظر استاد مطهری را پیرامون جامعه مطرح می‌نماییم. در این مورد شهید مطهری در بیان نظریات مختلف درباره جبر یا اختیار فرد در جامعه در برداشت از قرآن کریم چنین می‌فرماید: «قرآن کریم در عین اینکه برای جامعه طبیعت و شخصیت و عینیت و نیرو و حیات و مرگ و اجل و وجدان و طاعت و عصیان قائل است، صریحاً فرد را از نظر امکان سربچی از فرمان جامعه توانا می‌داند. تکیه قرآن بر آن چیزی است که آنرا «فطرة الله» می‌نامد. در سوره نساء آیه ۹۷ درباره گروهی که خود را عنزی برای ترك مسوولیت‌های فطری خود می‌شمردند و در واقع، خود را در برابر جامعه خود مجبور قلمداد می‌کردند، می‌فرماید: «بهيچوجه عذر آنها پذیرفته نیست، زیرا حداقل امکان مهاجرت از آن جو اجتماعی و رساندن خود به جو اجتماعی دیگر وجود داشت. در جای دیگر نیز می‌گوید:

يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذاهديتم. «ای اهل ایمان خود را باشید، خود را نگهدارید، هرگز گمراهی دیگران (بالاجبار) سبب گمراهی شما نمی‌شود.»

در آیه معروف «ذر» که اشاره به فطرت انسانی است، پس از آنکه می‌فرماید خداوند پیمان توحید را در نهاد مردم قرار داده است، می‌گوید: برای اینکه بعدها نگویید همانا پدران ما مشرک بوده‌اند و ما چاره‌ای نداشتیم و مجبور بودیم که بر سنت پدران خود باقی باشیم. با چنین فطرت خدادادی هیچگونه اجباری در کار نیست.» (۲)

ایشان در تقسیمات و قطب‌بندیهای اجتماعی چنین می‌فرماید: «جامعه در عین اینکه از نوعی وحدت برخوردار است، در درون خود به گروهها و طبقات و اصناف مختلف و احیاناً متضاد منقسم می‌گردد. و یا لاقلاً بعضی جامعه‌ها چنینند، و

از جمله کسانی که در معارف دینی التقاط ایجاد نموده و در آثار متعددشان نیز مشهود است دکتر علی شریعتی یکی از روشنفکران معاصر می‌باشد در این مقاله برآنیم تا آثار ایشان را به استناد نظریات استاد شهید مرتضی مطهری نقد و بررسی نماییم.

روال ما در این مقاله برآن است که از کتاب «جامعه و تاریخ» شهید بزرگوار حضرت آیت‌الله مطهری بعنوان محکی برای نقد افکار دکتر علی شریعتی استفاده شود. لازم به ذکر است از آنجاییکه رشته تخصصی دکتر شریعتی جامعه‌شناسی بود و آثار باقیمانده از ایشان در زمینه جامعه‌شناسی و فلسفه

و تاریخ است، بنابراین آنچه که بعنوان نظریات شهید مطهری ارائه می‌گردد، دیدگاه اسلام در مورد جامعه و تاریخ می‌باشد. پیرامون اهمیت این

همواره با اینگونه موارد برخورد نموده و حتی از نثار جان خویش دریغ ننموده‌اند.

در تاریخ اسلام اول کسی که در دین التقاط ایجاد نمود، چندان مشخص نیست ولی آنچه مسلم است، آن که یکی از اموری که وقت شریف ائمه را مصروف داشته است، مبارزه با این انحرافات و کسانی است که در مقابل نص، اجتهاد به رای می‌نمودند و همواره در تلاش برای معرفی اسلام ناب محمدی به مردم بوده‌اند. در زمان معاصر با روی کار آمدن مکاتب متنوع بشری عده‌ای از روشنفکران جذب ظاهر فریبنده و شعارهای این مکاتب گردیده و آنها را سخنی تازه دانسته، گفته‌های آنان را با معارف دینی التقاط نموده تا به خیال خودشان دین را از کهنه‌پرستی نجات داده و تجدیدگرایی را رواج دهند.

ممکن است جامعه در عین وحدت، در درون خود به قطبهای متخالف و أحياناً متضاد منقسم می‌گردد.

پس جامعه وحدتی دارد در عین کثرت و کثرتی دارد در عین وحدت. به اصطلاح حکمای اسلامی، بر جامعه‌ها نوعی وحدت در کثرت و کثرت در وحدت حکمفرماست. در اینجا دو نظریه وجود دارد. یکی نظریه مبتنی بر مادیت تاریخی و تضاد دیالکتیکی. بنابراین نظریه که بعدها درباره‌اش سخن خواهیم گفت، این جهت تابع اصل مالکیت است، در جامعه‌هایی که مالکیت خصوصی وجود ندارد، مانند جامعه اشتراکی اولیه و یا جامعه‌های اشتراکی که در آینده تاریخ تحقق خواهند یافت، اساساً جامعه يك قطبی است و اما در جامعه‌هایی که بر آنها مالکیت خصوصی حکمفرماست لزوماً دو قطبی است، پس جامعه یا يك قطبی است و یا دو قطبی، شق سوم ندارد، در جامعه‌های دو قطبی، انسانها تقسیم می‌شوند به انسانهای استثمارگر و انسانهای استثمار شده، و جز دو اردو و دو گروه حاکم و محکوم گروهی وجود ندارد. سایر شوون جامعه از فلسفه و اخلاق و مذهب و هنر نیز همین رنگ را پیدا می‌کند، یعنی مثلاً دو گونه فلسفه و اخلاق و مذهب و غیره بر جامعه حاکم است که هر کدام رنگ طبقه اقتصادی خاصی را دارد، و اگر فرضاً يك فلسفه و یا يك مذهب و یا يك اخلاق حاکم باشد، باز هم رنگ یکی از دو طبقه را دارد که أحياناً بر طبقه دیگر تحمیل شده است اما فلسفه یا هنر یا مذهب یا اخلاق طبقه اقتصادی و بی‌رنگ امکان وجود ندارد.

نظریه دیگر این است که تك قطبی یا چند قطبی بودن جامعه وابسته به اصل مالکیت نیست، علل و عوامل فرهنگی و اجتماعی و نژادی و ایدئولوژیکی نیز می‌تواند منشأ چند قطبی شدن جامعه گردد. مخصوصاً علل فرهنگی و ایدئولوژیکی می‌تواند نقش اساسی داشته باشد و جامعه را نه به دو قطب که به چند قطب أحياناً متضاد تجزیه نماید، همچنان که قادر است جامعه را به صورت تك قطبی در آورد بدون آنکه الزاماً اصل مالکیت ملغی شده باشد.

اکنون ببینیم برداشت قرآن درباره کثرت جامعه چه برداشتی است؟ آیا کثرت و اخلاق را می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد؟ و اگر می‌پذیرد دیدگاه قرآن از قطبی شدن جامعه دیدگاه دو قطبی است و آنهم بر اساس مالکیت و استثمار یا به گونه‌ای دیگر است؟

به نظر می‌رسد استخراج لغات اجتماعی قرآن و تعیین نقطه نظر قرآن در مفهوم این لغات بهترین راه، و لااقل راه خوبی برای بدست آوردن نظر قرآن باشد لغات اجتماعی قرآن دو گونه‌اند بعضی از لغات اجتماعی مربوط به يك پدیده اجتماعی است مثل: ملت، شریعت، شرعه، منهاج، سنت و امثال اینها. این لغات از محل بحث ما خارج است. ولی يك عده لغات است که وجه نظر قرآن را می‌تواند مشخص کند مانند: قوم، امت، ناس، شعوب، قبائل، رسول، نبی، امام،

مؤمن، کافر، منافق، مشرک، مذذب، مهاجر، مجاهد، صدیق، شهید، متقی، صالح، مصلح، مفسد، آمر به معروف، ناهی از منکر، عالم، ناصح، ظالم، خلیفه، ربانی، ربی، کاهن، رهبان، اجبار، جبار، عالی، مستعلی، مستکبر، مستضعف، مسرف، مترف، طاغوت، ملاء، ملوک، غنی، فقیر، مملوک، مالک، حر، عبد، رب، و...

البته لغاتی دیگر به ظاهر مشابه وجود دارد مانند: مصلی، مخلص، صادق، منفق، مستغفر، تائب، عابد، حامد و امثال اینها، اما این لغات صرفاً به عنوان يك سلسله «افعال» ذکر

*** جامعه وحدتی دارد در عین کثرت و کثرتی در عین وحدت. به اصطلاح حکمای اسلامی، بر جامعه‌ها نوعی وحدت در کثرت و کثرت در وحدت حکمفرماست.**

*** در اسلام اصلی وجود دارد به نام فطرت که اکثریت مردم از آن غافلند و براساس همین اصل است که بنای مادیت تاریخی فرو می‌ریزد و انسان در طبقه اجتماعی خویش مجبور نیست و می‌تواند علیه نظام طبقاتی خویش قیام کند.**

شده‌اند نه به عنوان سلسله‌گروهها. از اینرو در این لغات احتمال اینکه بیانگر گروهها و تقسیمات و قطبهای اجتماعی باشند، نمی‌رود. لازم است آیاتی که لغات دسته اول را ذکر کرده‌اند، خصوصاً آنچه مربوط به جهت‌گیریهای اجتماعی است، مورد بررسی و مطالعه دقیق قرار گیرد تا روشن گردد همه اینها را در دو گروه می‌توان جای داد و یا در گروههای متعدد قرار داده شوند و اگر فرضاً همه اینها در دو گروه جا داده می‌شوند مشخصه اصلی آن دو گروه چیست؟ مثلاً آیا می‌شود همه آنها را دو گروه مؤمن و کافر که مشتمل بر جهت‌گیریهای اعتقادی است، و یا در دو گروه غنی و فقیر که نمایانگر وضع اقتصادی است طبقه‌بندی کرد؟ ...

برخی مدعی هستند که برداشت قرآن از جامعه برداشت دو قطبی است. از نظر قرآن جامعه در مرتبه اول به قطب مسلط و حاکم و بهره‌کش و قطب محروم و بهره‌ده و به اسارت گرفته شده تقسیم می‌شود؛ قطب حاکم همان است که قرآن از آنها به «مستکبرین» تعبیر می‌کند و قطب محکوم آنان هستند که قرآن آنان را «مستضعفین» می‌خواند، ... از نظر قرآن کافران، منافقان، مشرکان، فاسدان، فاسقان، ظالمان از میان گروههایی بر می‌خیزند که قرآن آنان را «مترف» «مسرف» «ملاء» «ملوک» و «مستکبر» امثال اینها می‌خواند، امکان ندارد این گروهها از طبقه مخالف برخیزند، همچنان که پیامبران، رسولان، امامان، صدیقان، شهیدان،

مجاهدان، مهاجران، مؤمنان، از طبقه مخالف برخیزند، و امکان ندارد از طبقه مقابل برخیزند. ... خلاصه به عقیده این افراد، قرآن این نظریه را که آنچه انسان را می‌سازد و گروهش را مشخص می‌کند و به او جهت می‌دهد و به او جهت می‌دهد و پایگاه فکری و اخلاقی و مذهبی و ایدئولوژیکی او را تعیین می‌کند، وضع معاش است، تأیید می‌کند و مجموعاً از آیات قرآن بر می‌آید که تعلیمات خویش را بر این پایه نهاده است. این نظریه در حقیقت برداشتی مادی از انسان و جامعه است. بدون شك قرآن تکیه خاصی روی پایگاه اجتماعی افراد دارد ولی آیا بدین معنی است که قرآن همه تقسیمها و قطب‌بندیها را با این ملاک توجیه می‌کند؟ از نظر ما این نوع برداشت از جامعه با برداشت اسلام از انسان و جهان و جامعه منطبق نیست و از این مطالعه سطحی در مسایل قرآنی ناشی شده است. (۳)

این بود نظریه شهید مطهری پیرامون جامعه و تحلیل و تبیین نظر کسانی که برداشت غلطی از قرآن در زمینه جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ دارند. در توضیح این مطالب باید گفت، متکلمین اسلامی در دفاع از اصول اعتقادی اسلام یعنی توحید و نبوت و معاد در مقابل منکرین آن پرداخته و متکلمین شیعی نیز آنچه در خدمات خویش مصروف داشته‌اند، پیرامون دفاع از اصول اعتقادی شیعه بوده است.

پیش از ظهور مارکسیسم موضوع جامعه و تاریخ موضوعیت نداشته که متکلمین و علماء اسلامی به طور مستقل و مشروح اظهارنظر نمایند، از آنجایی که اصل و اساس نظریات مارکس بر بنیای این دو اصل (جامعه و تاریخ) بود. برخی مانند دکتر علی شریعتی به جهت عدم آشنایی نسبت به متون دینی با انگیزه ایجاد شور و هیجان در بین جوانان به تطبیق اصول مارکسیسم یعنی مادیت تاریخی و توجیه پایگاه طبقات اجتماعی، تحلیل تاریخ اسلام و شخصیت‌های اسلامی پرداختند. غافل از اینکه در اسلام اصلی وجود دارد به نام فطرت که به تعبیر استاد شهید مطهری «ام‌المعارف اسلامی» است و

همانگونه که خود قرآن فرموده است اکثریت مردم از آن غافلند اکثر هم لایعلمون و پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمودند: «کل مولود یولد علی الفطرة» تمام برداشت سوء امثال دکتر شریعتی براساس غفلت از این اصل مهم اسلامی بوده است. براساس همین اصل است که بنای مادیت تاریخی فرو میریزد و انسان در طبقه اجتماعی خویش مجبور نیست و می تواند بر علیه نظام طبقاتی خویش قیام کند اینجا است که استاد شهید علامه مطهری به وظیفه دینی خویش عمل نموده و به عنوان يك متکلم اسلامی میرز به دفاع از نظریات اسلام پیرامون این دواصل یعنی جامعه و تاریخ پرداخت و اثر ارزنده ای از خود باقی گذارد.

حال به نظریات دکتر علی شریعتی و نقد آن از آثار شهید مطهری توجه کنیم. دکتر شریعتی در کتاب «بازگشت» چنین می گوید: «من از طایفه خودم حرف می زنم... طایفه مردم» او اگر بخواهیم به زبان قرآن حرف بزنیم باید بگوئیم، طایفه «ناس» در برابر دیگر طوایف «ملاء» و «مترفین» طوایف «فرعون» و «قارون» و «بلعم باعور» سپس در پاورقی همین صفحه در توضیح این مطالب چنین گوید: «در جامعه شناسی قرآن، که يك جامعه شناسی صریح طبقاتی است: جامعه طبقه دائمی است، سه طبقه که «طبقه مرکب حاکمه» را می سازند، در سه سبیل نشان داده شده اند. فرعون؛ قدرت حاکمه سیاسی، قارون؛ قدرت حاکمه اقتصادی بلعم یا عور؛ قدرت حاکمه مذهبی و فکری و طبقه محکوم: ناس (=توده=عیال)، الله، پیغمبران وابسته به این طبقه اند. در برابر این سه طایفه، این سه تن، فرعون و قارون و بلعم همان سه نماینده شهر کور نیستند که در نمایشنامه روبرومل به نام «سزیف و مرگ» نزد سزیف آمده اند.»^(۲۱)

در کتاب اسلام شناسی در تفسیر داستان هابیل و قابیل، چنین آمده است: «در این مکتب فلسفه تاریخ براساس يك جبر علمی است، يك جریان پیوسته و همچون انسان، يك تضاد دیالکتیکی... جنگ هابیل و قابیل جنگ دوجبهه متضاد در تاریخ است. براساس دیالکتیک تاریخ، بنابراین، تاریخ نیز، همچون انسان، يك حرکت دیالکتیک دارد. این تضاد هم از اینجا شروع می شود که قابیل (به نظر من، نماینده نظام کشاورزی و مالکیت انحصاری و فردی) هابیل (به نظر من، نماینده اصل دامداری و دوره اشتراك اولیه پیش از مالکیت) را می کشد. بعد از این جنگ دائمی تاریخ آغاز می شود. سراسر تاریخ صحنه نبرد میان جناح قابیل قاتل و هابیل مقتول است، جناح حاکم و محکوم»^(۲۰) و بعد چنین نتیجه گیری می کنند: «جناح هابیل جناح مستضعف محکوم است یعنی مردم، که قتل تاریخند و اسیر نظام قابیل که نظام مالکیت حاکم بر جامعه های بشری است.»^(۲۲)

«این دو ملاک زیربنای هابیلی و قابیلی جامعه را به دو قطب تقسیم می کنند: ۱- «قطب قابیلی»،

حاکم = «ملك، مالك، ملاء» ۲- «قطب هابیلی»، محکوم = «خدا- مردم» در برابر آن طبقه سه گانه «ملك، مالك، ملاء» طبقه مردم (ناس) قرار دارد.

هر دو در طول تاریخ بر ضد هم و در برابر هم. الله در این جامعه طبقاتی، در صف «ناس» است، به گونه ای که در قرآن، هرگاه جامعه مطرح است الله و الناس مترادف هم می آیند.^(۲۳)

علامه شهید مطهری در این باره می فرماید: «اینکه گفته شد قرآن جامعه را به دو قطب مادی و دو قطب معنوی تقسیم کرده و این دو قطب با یکدیگر مطابقت، یعنی از نظر قرآن کافران، مشرکان، منافقان، فاسقان، مفسدان همان ملاء و مستکبران و جبارانند و برعکس، مؤمنان، موحدان، صالحان، شهیدان- همان طبقه مستضعفان و محرومانند و جبهه گیری کافران و مؤمنان انعکاسی از جبهه گیری زیربنایی استضعافگران و مستضعفان است، دروغ محض است. هرگز چنین تطابقی از قرآن استفاده نمی شود، بلکه عدم تطابق استفاده می شود. قرآن در درسهای تاریخی خود، مؤمنان را ارائه می دهد که از طبق ملاء و مستکبر برخاسته و علیه آن طبقه و ارزشهای آن طبقه شوریده اند.^(۲۴) ایشان سپس به عنوان نمونه از مؤمن آل فرعون، زن فرعون، سحره فرعون، اساساً قیام شخص موسی و رسول اکرم (ص) یاد می کنند.

در ادامه همین مطالب می فرماید: «مبانی قرآن درباره هویت تاریخ با مبانی ماتریالیسم تاریخی متفاوت است. از نظر قرآن روح اصالت دارد و ماده هیچگونه تقدیمی بر روح ندارد... قرآن به حکم اینکه به اصالت فطرت قائل است و در درون هر انسانی حتی انسانهای مسخ شده ای مانند فرعون، يك انسان بالفطره که در بند کشیده شده سراغ دارد. دکتر شریعتی در تمام آثار خود هرکجا که کلمه ناس را به کار برده، به عنوان توده مردم در مقابل طبقه حاکم دانسته اند. به عنوان نمونه مواردی را یادآور می شویم:

«به تعبیر قرآن، يك توده اکثریت وجود دارد که اسمش (ناس) است، و يك قطب ضد این مردم، آن قطب ضد مردم که حاکم بر مردم در تاریخ بوده اند و سرنویشت تاریخ بشری و جامعه بشری در اختیار آن بوده.»^(۲۵)

در کتاب ما و اقبال: توده مردم (ناس)^(۲۶) توده های مردم (ناس)^(۲۷) و توده های بشری (ناس)^(۲۸) در کتاب بازگشت: ناس (مردم، توده های بشری)^(۲۹)

همچنین در کتاب ما و اقبال آمده است: «اسلام جهت ضد اشرافی دارد. دین مردم (ناس) است. با طبقات حاکم سر مبارزه ای آشتی ناپذیر دارد. با ملاء (کله گنده ها) با مترف (شکم گنده ها) و حتی با طبقه روحانیون (احبار و رهبان) که در همه جامعه ها و ادیان گذشته یکی از طبقات حاکمه بوده اند.»^(۳۰)

استاد شهید حضرت آیت الله مطهری در این

باره می فرماید: «اینکه گفته شد که مخاطب قرآن ناس است و ناس مساوی است با توده محروم، پس مخاطب اسلام طبقه محروم است و ایدئولوژی اسلامی ایدئولوژی طبقه محروم است و اسلام پیروان خود را و سرایان خود را منحصرأ از طبقه محروم می گیرد، نیز غلط است. البته مخاطب اسلام ناس است ولی ناس یعنی انسانها، یعنی عموم مردم، هیچ کتاب لغتی و هیچ عرف عربزبانی ناس را به معنی توده مردم نگرفته و مفهوم طبقه در آن نگنجانیده است. قرآن می گوید: لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سیلا یعنی «برای خدا بر مردم مستطیع است که حج کنند.» آیا معنی دارد که مقصود توده محروم



باشد؟ و همچنین خطابات «یا ایها الناس» که در قرآن فراوان آمده و در هیچ کدام مقصود توده محروم نیست و عموم مردم است. عمومیت خطابات قرآن نیز از نظریه فطرت که در قرآن مطرح است، سرچشمه می گیرد.^(۳۱)

در مورد پایگاه طبقاتی و اجتماعی پیامبران، دکتر شریعتی دچار اشتباه شده و در تحلیل جامعه شناسی خود در رابطه با پیامبران اینچنین آورده است: «پیغمبر ما یکی از پیغمبران اسلام است، یعنی پیغمبران همیشه از متن مردم ستم دیده برمی خاستند و تنها پیغمبرانی هستند که همه شان، تمام سلسله انبیاء به توده محروم وابسته هستند، همه چوپانند، به قول شخص پیغمبر و به شهادت تاریخ و کارگران صنعتی محروم هستند که در تاریخ اینها از چوپان هم محرومتر بوده اند، هم علیه ملاء و مترف و راهب قیام می کنند.»^(۳۲)

در کتاب «اسلام شناسی» اینچنین گفته اند: «تصادفی نیست که پیامبران توحید از متن مردم، از میان آمی هابیل، نه از میان زبده ها، زیرا زبده ها یا از جزء روحانیون بودند، و یا جزء اشراف و سرمایه داران تاریخ، و یا جزء شاهزادگان و

سرداران و سردمداران تاریخ... و تصادفی نیست که تمام رهبران نظام انقلابی توحید، چوپانان، کارگزاران و پیشه‌وران بوده‌اند، که از متن محروم، یعنی قربانی‌ترین قربانیان»^(۱۷)

در قرآن که تکیه می‌شود که هوالذی بعث فی الامین رسولا منهم. امین توده‌های امی جامعه هستند و در قرآن تکیه می‌شود که از خود مردم پیامبرانی فرستاده شده است، پیامبران ابراهیمی هستند که از متن مردم برخاسته شده‌اند. اینجا مقصود این نیست که این پیامبران فرشته نبوده‌اند یا قوای مجرد نبوده‌اند و از انسانهایند، نه، از «ناس» یعنی از متن توده بوده‌اند، از طبقات خاص و خواص و زبده‌ها و برگزیده‌ها نبوده‌اند»^(۱۸)

«برجسته‌ترین و سازنده‌ترین پیشوایان و طراحان و پیام‌آوران ایدئولوژی پیامبرانند که به تصریح قرآن و با تأثیر تاریخ، از میان توده برخاسته‌اند، به عقیده من صفت «امی» برای پیامبر اسلام بدین معنی است، یعنی کسی که «امتی» است، از «امیون» است، نه از حکما و علما و شعراء و امراء... نه از متن «امت»»^(۱۹)

استاد شهید مرتضی مطهری در این مورد چنین می‌فرماید: «اینکه گفته شد قرآن مدعی است که رهبران، پیامبران، پیشتازان، شهیدان منحصرأ از میان مستضعفان برمی‌خیزند، اشتباه دیگری است در مورد قرآن، قرآن هرگز چنین سخنی نگفته است. استدلال به آیه هوالذی بعث فی الامین... که ادعا شده پیامبران از میان «امت» برخاسته و امت مساوی است با توده مردم، مضحك است. «امین» جمع «امی» است که به معنی درس ناخوانده است و «امی» منصوب به «ام» است نه «امت» و تازه «امت» یعنی جامع که مرکب است از گروه‌ها و احیاناً از طبقات مختلف و به هیچ وجه به معنی توده مردم نیست»^(۲۰)

دکتر شریعتی در برداشت از قرآن پیرامون فلسفه تاریخ دچار اشتباهی دیگر نیز شده است و در مورد آیه استضعاف چنین گوید: «هدف نهائی اسلام استقرار عدالت و برابری جهانی است لیقوم الناس بالقسط فلسفه تاریخ اسلام پیروزی قطعی و مقدر تودم محکوم و مردم اسیر و ضعیف جهان و حکومت آنان بر روی زمین است: «و نريد ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین» (القصص، ۵)^(۲۱)

در کتاب اسلام‌شناسی چنین آورده‌اند: «استقرار قسط است و عدل که جبراً تاریخ به آنجا خواهد رفت و به شکل يك انقلاب جهانی و انتقام تاریخی و طبقاتی، قطعاً در سراسر زندگی بشر گسترش خواهد یافت و نوید خداوند خواهد رسید که گفت: «اراده کرده‌ایم تا بر کسانی که بر زمین به بیچارگی و ضعف گرفته شده‌اند، منت بگذاریم که آنان را رهبران مردم قرار دهیم و وارثان زمین»^(۲۲)

در این مورد شهید بزرگوار آیت‌الله مطهری چنین می‌فرماید «آنچه در مورد استضعاف گفته شد قابل قبول نیست. چرا؟ برای اینکه اولاً قرآن در آیات دیگر خود با صراحت تمام سرانجام و

سرنوشت تاریخ که ضمناً بستر تکامل تاریخ را نیز توضیح می‌دهد، به صورت و شکل دیگر بیان کرده است و آن آیات مفاد این آیه را بر فرض اینکه مفادش آن باشد که گفته شد توضیح می‌دهد و تفسیر می‌کند و مشروط می‌نماید و ثانیاً برخلاف آنچه رایج و معمول است اساساً آیه استضعاف هیچ اصل کلی بیان نکرده تا در مقام مقایسه با آیاتی که در این زمینه آمده نیازی به تفسیر و توضیح و احیاناً مشروط شدن داشته باشد، این آیه مرتبط است به آیه پیش و آیه بعد از خودش، با توجه به آن دو آیه روشن می‌شود که این آیه در مقام بیان اصل کلی به گونه‌ای که به آن استدلال شده نیست»^(۲۳)

ایشان سپس در مورد دلیل اول به آیات ۵۵ سوره نور و ۱۲۸ اعراف و ۱۰۵ انبیاء استناد می‌نمایند و در مورد دلیل دوم به تفصیل آیه پرداخته‌اند که جهت جلوگیری از اطاله کلام به آن نمی‌پردازیم. حال می‌پردازیم به برخی از نظریات دکتر شریعتی که بیانگر اعتقاد به مادیت تاریخی است و پس از آن ریشه اصلی اینگونه برداشتها از دیدگاه شهید مطهری را بازگو خواهیم کرد.

دکتر شریعتی چنین می‌گوید: «اقتصاد اصل است، معاد از آن جامعه‌ای است که معاش دارد (پیغمبر) کسی که نان ندارد گرسنه است باید با شمشیر برهنه بر همه بشورد، زیرا همه مسؤول گرسنگی اویند (ابوذر)»^(۲۴)

«ابوذر کیست؟ يك انقلابی بزرگ، ضداشرافیت، ضداستبداد، ضدسرمایه‌داری (کنز) و ضدفقر و تبعیض کسی که بهتر از پرودن سخن می‌گوید، هدف این است که این مردم آگاه شوند، همه بدانند که مذهب آن نیست که به آنها خورانده‌اند و برای استعمارشان ساخته‌اند، هم بدانند که زندگی این نیست که اینها دارند. هدف این است که این پیام او را به همین مردم برسانیم که: در شگفتیم از کسی که در خانه‌اش نان نمی‌یابد و با شمشیر برهنه‌اش بر همه مردم نمی‌شورد»^(۲۵)

«اختیار انسان این است که جبر تاریخ را کشف کند و همراهش حرکت نماید تا خودش را نجات دهد، و پنا در برابرش بایستد و خود را نابود کند»^(۲۶)

ایشان پس از توضیح فلسفه تاریخ مارکسیسم به عنوان نظریه خودشان چنین می‌گویند: «مالکیت زیربنا است. من يك نظر خاصی در اینجا دارم و آن این است که اصولاً زیربنا دو تا بیشتر نیست. آنهم نه بورژوازی است، نه فئودالیت، نه کاپیتالیسم، نه ماشینیسم، نه سروازی، نه برده‌داری، زیربنا، یعنی آنچه که تمام نظام اجتماعی رویش سوار می‌شود و استخوان‌بندی اساسی اجتماع- استراکتور- است دو تا است، نه شش هفت تا یکی «مالکیت انحصاری» است و یکی «مالکیت اجتماعی»... مالکیت که انحصاری می‌شود جامعه را به دو قطب متضاد اقتصادی تقسیم می‌کند و رابطه این دو قطب متضاد اقتصادی بر حسب تحول و جامعه تحقق پیدا می‌کند. حقوق، طرز تفکر و علم تغییر پیدا

می‌کند، اینها همه هست، اما بر حسب جبر تاریخ و تحول تاریخ بینش و تفکر و فرهنگ تغییر پیدا می‌کند. اما زیربنا و عامل اساسی شکل مالکیت است»^(۲۷)

استاد شهید علامه مطهری می‌فرماید: «فکر می‌کنم ریشه اصلی گرایش پاره‌ای از روشنفکران مسلمان به مادیت تاریخی دو چیز است. یکی همین که پنداشته‌اند، اگر بخواهند فرهنگ اسلامی را فرهنگ انقلابی بدانند، و یا اگر بخواهند برای اسلام فرهنگ انقلابی دست و پا کنند، گریزی از گرایش به مادیت تاریخی نیست. باقی سخنان که مدعی می‌شوند شناخت قرآنی ما به ما چنین الهام می‌کند، بازتاب شناخت ما از قرآن چنان است، از آیه استضعاف اینگونه اثبات کرده‌ایم، همه بهانه و توجیهی است برای این پیش اندیشه... لهذا از ابوذر بزرگ، ابوذر حکیم، ابوذر خداپرست، ابوذر مخلص، ابوذر آمر به معروف و ناهمی از منکر، ابوذر مجاهد فی سبیل‌الله، يك «ابوذر شکم» و «ابوذر عقده‌ای» ساخته‌اند، که گرسنگی را خوب احساس می‌کرده و به خاطر گرسنگی خودش، شمشیر کشیدن و افتادن به جان همه مردم را روا و بلکه لازم و واجب می‌شمرده است.

ریشه اصلی دیگر این اشتباه را در رابطه اسلام با جهت‌گیری اجتماعیش باید جستجو کرد. این روشنفکران به وضوح مشاهده کرده‌اند که در تفسیر تاریخی قرآن از نهضت‌های پیامبران يك جهت‌گیری نیرومند از ناحیه آنها به سود مستضعفان مشاهده می‌شود، و از طرف دیگر اصل تطابق میان جهت‌گیری و خاستگاه و به تعبیر دیگر «اصل تطابق میان پایگاه اجتماعی و اقتصادی و علمی» که اصل مارکسیستی است. از نظر دین روشنفکران خدشه‌ناپذیر تلقی شده و نتوانسته‌اند خلاف آنرا تصور کنند، در مجموع چنین به نتیجه‌گیری پرداخته‌اند که چون قرآن جهت‌گیری نهضت‌های مقدس و پیش‌برنده را بوضوح به سود مستضعفان و در جهت تأمین حقوق و آزادی‌های آنها می‌داند، پس از نظر قرآن خواستگاه همه نهضت‌های مقدس و پیش‌برنده طبقه محروم و غارت شده و مستضعف بوده است، پس از نظر قرآن، تاریخ هویت مادی و اقتصادی دارد و اقتصاد «زیربنا» است. از آنچه تاکنون گفته‌ایم روشن شد که نظر به اینکه قرآن به اصل فطرت قائل است و به منطقی در زندگی انسان قائل است که منطقی فطرت بسایند

نامیده شود»^(۲۸)

دکتر شریعتی در مورد خواستگاه مذهب در نقد نظریه مارکس دچار اشتباهی بزرگ شده‌اند که این مطلب در آثار ایشان بسیار مشهود است، و سر بی‌حرمتی به برخی از علماء و مفاخر دین و تقدیس و تکریم علماء غیرمسلمانان و یا برداشت غلط از قرآن و تفسیر و تحلیل اشتباه از رویدادهای تاریخی از جانب ایشان به همین علت است و آن عدم توجه به اصل فطرت در دعوت انبیاء به خدای



- ۱- «جامعه و تاریخ، استاد مرتضی مطهری، ص ۸
- ۲- همان، ص ۳۲
- ۳- همان، صص ۴۰-۳۵
- ۴- «بازگشت»، دکتر علی شریعتی، ص ۲۳۵
- ۵- همان، صص ۷۰-۶۹
- ۶- «اسلام شناسی»، دکتر علی شریعتی، ص ۸۴
- ۷- همان، ص ۹۳
- ۸- «جامعه و تاریخ»، ص ۱۶۲
- ۹- «انسان و اسلام»، دکتر علی شریعتی، ص ۴۰
- ۱۰- «ما و اقبال»، دکتر علی شریعتی ص ۱۹۶
- ۱۱- همان ص ۱۹۸
- ۱۲- همان، ص ۲۱۸
- ۱۳- همان، ص ۳۴۲
- ۱۴- همان ص ۹۹
- ۱۵- «جامعه و تاریخ»، ص ۱۶۶
- ۱۶- «اسلام دین، تاریخ»، دکتر علی شریعتی، ص ۲۴
- ۱۷- «اسلام شناسی»، ص ۲۸۹
- ۱۸- «شهادت»، دکتر علی شریعتی، ص ۵
- ۱۹- «انسان و اسلام»، ص ۱۹۳
- ۲۰- «جامعه و تاریخ»، ص ۱۶۷
- ۲۱- «ما و اقبال»، ص ۹۹
- ۲۲- «اسلام شناسی»، صص ۸۴-۸۵
- ۲۳- «جامعه و تاریخ»، ص ۱۷۰
- ۲۴- «ما و اقبال»، ص ۹۹
- ۲۵- «بازگشت»، ص ۳۸
- ۲۶- «زمینه شناخت قرآن»، دکتر علی شریعتی، ص ۷۲
- ۲۷- «سائین در اسارت ماشینیسم»، دکتر علی شریعتی، صص ۲۲-۲۰
- ۲۸- «جامعه و تاریخ»، صص ۱۷۸-۱۷۱
- ۲۹- «حج»، دکتر علی شریعتی، ص ۲۰۴
- ۳۰- «بازگشت»، ص ۳۸۳
- ۳۱- «اسلام شناسی»، ص ۸۴
- ۳۲- «جامعه و تاریخ»، صص ۱۸۷-۱۸۴



و سکون و سکوت است و مذهب محکوم، مذهب خیزش و حرکت و فریاد. مذهب حاکم تریاک جامعه است و مذهب محکوم انرژی جامعه است. پس نظریه مارکس مبنی بر اینکه جهت گیری مذهب مطلقاً به سود طبقه حاکم بر علیه طبقه محکوم است، و مذهب تریاک اجتماع است و مورد مذهبی است که خاستگاهش طبقه حاکم است صادق است و تنها همان مذهب بوده که عملاً وجود داشته و حکومت می کرده نه درباره مذهب محکوم یعنی مذهب پیامبران راستینی که هرگز نظامات حاکم مجال بروز و تجلی و عرض اندام به آنها نداده اند. این روشنفکران به این وسیله نظریه مارکس را که مطلقاً جهت گیری مذهب را به سود منافع حاکم دانسته، رد کرده اند و پنداشته اند که به این وسیله مارکسیسم را رد کرده اند. توجه نفرموده اند که آنچه خودشان گفته اند نیز، هر چند برخلاف نظر شخص مارکس و انگلس و مائو و سایر پیشروان مارکسیسم است، اما عیناً توجیهی مارکسیستی و ماتریالیستی از مذهب است که سخت و وحشتناک است و قطعاً به آن توجه نداشته اند...

بیان گذشته به هیچ وجه صحیح نیست، نه از جهت تحلیل ماهیت مذهب شرکت، و نه از جهت تحلیل ماهیت مذهب توحید، و نه از جهت نقشی که در تاریخ برای این دو مذهب تصویر شده است»^(۳۲)

تبارک و تعالی است، این اشتباه را در عناوین مذهب علیه مذهب- تشییع علوی و صفوی، اسلام شناسی، در برداشت از قصص قرآن خصوصاً سرگذشت هابیل و قابیل می توان دید. جهت رعایت اختصار و اجمال فقط به یکی دو نمونه بسنده می کنیم.

«شرك مذهب است، مذهب حاکم بر تاریخ، آری، تریاک مردم! و توحید مذهب محکوم تاریخ، خون مردم»^(۳۱)

«مذاهب موجود، مذاهب حاکم بر تاریخ، همواره بی استثناء ابزار طبقه حاکم بوده اند»^(۳۰)

«و این است که جنگ مذهب علیه مذهب نیز یک جنگ تاریخی است، جنگ مذهب شرك، توجیه کننده شرك اجتماعی و تفرقه طبقاتی و مذهب توحید، توجیه کننده وحدت طبقاتی و نژادی. این نبرد تاریخی میان هابیل و قابیل، شرك و توحید، تبعیض طبقاتی و نژادی با عدالت و وحدت انسانی، مذهب خدعه و تحذیر و توجیه وضع موجود، با مذهب آگاهی و حرکت و انقلاب، در طول زمان تاریخ، پیوسته ادامه دارد تا آخر الزمان»^(۳۱)

شهید مطهری در این باره می فرماید: «برخی از روشنفکران مسلمان مدعی شده اند که برخلاف نظریه مارکس، دویستی بر مذهب نیز حاکم است. مذهب حاکم مذهب شرك است و مذهب محکوم مذهب توحید. مذهب حاکم مذهب تبعیض است و مذهب محکوم مذهب مساوات و برابری، مذهب حاکم مذهب توجیه وضع موجود است و مذهب محکوم، مذهب انقلاب و محکوم کردن وضع موجود. مذهب حاکم مذهب جمود،